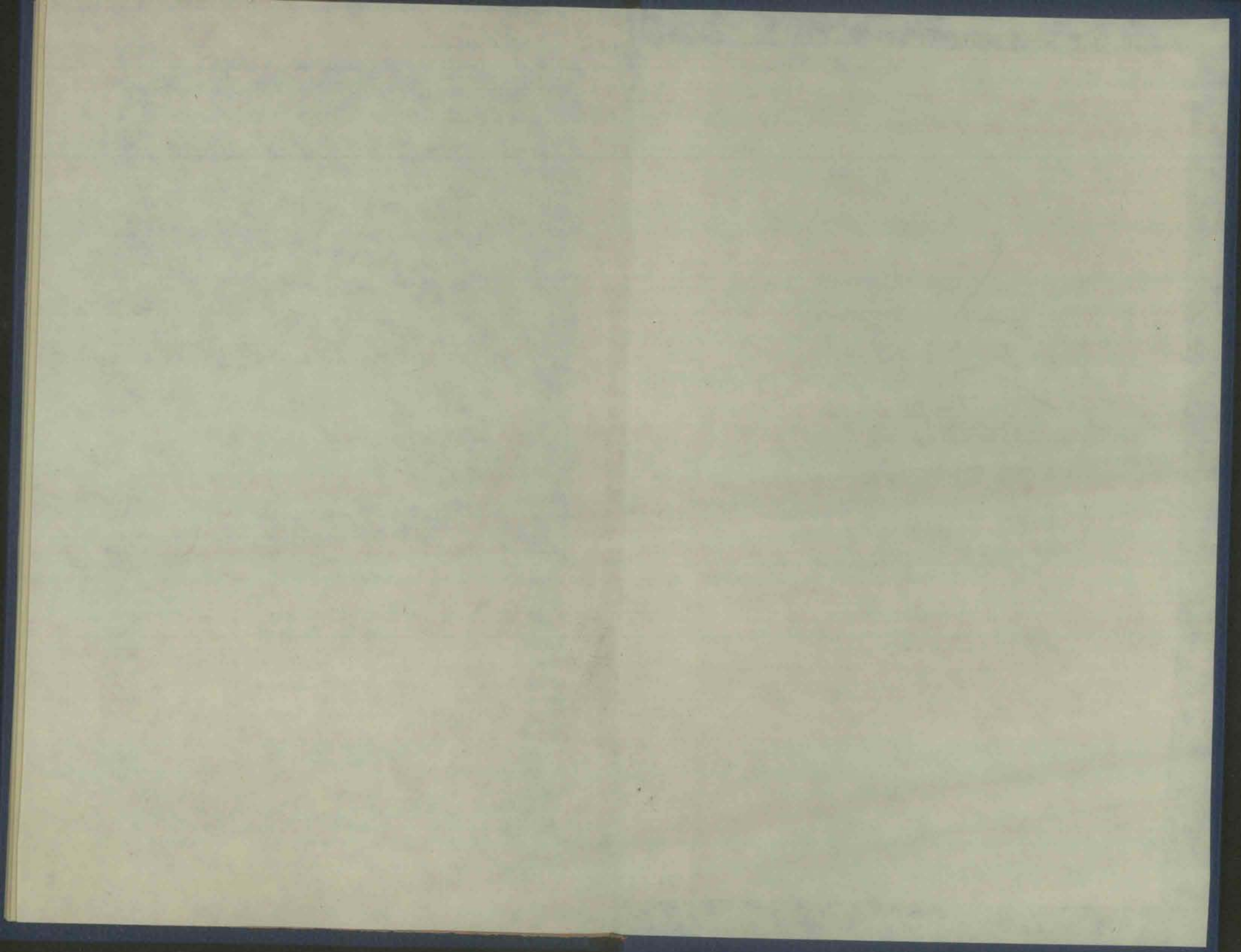


شعر و شاعری عصر

جدید ایران



1
1
2
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22



۲
۲۲

۷۸۶

کتابخانه
موسسه
تعمیرات
کتابخانه
کتابخانه

شعر و شاعری عصر خدیو ایران

خطاب:

آقای سید محمد علی (وائی الاسلام)

پروفیسور نظام کالج حیدرآباد دکن

در مجلس سلسلہ

شعبہ جامعہ معارف

در روز ۶ صفر ۱۳۲۶

اعظم العظماء
موسسه
کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

۴
۳۲

۳۲۸۴۴



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شعر و شاعری عصر جدید ایران

آقای رئیس جلسه آقایان حاضر

موضوع خطابه امروز من "شعر و شاعری عصر جدید ایران" است. نخست
که در عصر جدید ایران شعر فارسی خصوصیات و منزهات جدید پیدا کرده به جهت
این که شعر یک عامل قوی اخلاق و سیاست ایران است و در هر تبدیل حالت
ملک شعر خود را تبدیل لباس میکند و رنگ زمانه بیرون میآید. از سال ۱۳۰۲
به این طرف ایران در انقلاب عظیمی افتاده که هنوز خاتمه نیافته است. در
سال مذکور سلطنت ایران از استبداد تبدیل به مشروطه شد و فوراً زبان
قلم آزاد گشته به مضامین شاعری فارسی سیاست و حب وطن و ملت هم افشا
گر دیکه دیکه دسته اشعار جذاب و پسندیری منسرا هم گردیده که امروز
محل بحث من واقع خواهد شد.

زبان فارسی مناسبت عجبی با شعر دارد که هر زمان مقتضی هر قسم شعر باشد

کتابخانه مجلس شورای ملی
مجموعه نسخ خطی
شماره ۸-۷-۸۵

نوراً ملک را بر از آن قسم شعر مینماید. در مناسبت با شعر هیچ زبان نمیتواند با
 فارسی همت ببرد کند. اینکه می بینید در زبان اردو و شماین همه شعر گفته میشود
 و هر اردو زبان با زار همه میتوان شعر بگوید براس این است که اردو
 بچه فارسی است. اگر اشعار و شعرا در زبان را یک طرف بگذارد
 و اشعار و شعرا فارسی را طرف دیگر از فارسی بیشتر از اشعار و شعرا
 در زبان دیگر خواهد بود یک خانم سنگی کتابی در باب اشعار فارسی در
 زبان انگلیسی نوشته نام آن انگلستان (روزگار دن = Rose Garden)
 گذاشته و در آن می نویسد که اگر اشعار و شعرا تمام زبان ها در دنیا
 را یک طرف بگذارد و اشعار و شعرا فارسی را طرف دیگر اگر مال فارسی
 بیشتر از مال تمام زبان ها نباشد کمتر نیست این سئله که چه فارسی این اندازه
 مناسبت با شعر دارد و چه این قدر شعر و شعرا در فارسی پیدا شدند
 محتاج به یک خطابه علیحده است عمر فارسی امروز ما که فارسی اسلامی است
 از یک هزار و دو صد سال پیش نیست که بعد از اسلام پیدا شده لیکن
 اگر نسخ اشعار را که از اوستا تا امروز در فارسی گفته شده جمع کرده و در
 در این تالار بزرگ خطابه امروز ما بریزیم علاوه بر این تالار میشود محتاج
 به تالار دیگر هم میشود. این سئله چینی دیگر است که بیارے از اشعار
 فارسی تلفت شد مثل این که از سیزده لک شعر رود که فقط سیزده شعر باقی ماند
 و اشعار باقی فارسی هم اغلب در ممالک و گت باخانه ها و خانه های خصوصی
 متفرق است!

آقایان شما میدانید که شعر در فارسی از تقلید عربی آمد و اشعار عربی قالب و
 مضامین و سبک مخصوصی داشتند شکل و قالب شعر عربی فقط دو بوده (۱)
 قصیده (۲) قطعه قصید اشعار است که حد آقلش سیزده و اکثرش محمد
 نیست لیکن عموماً از دو بیت شعر بیشترند چه کلمات هم قافیه در زبان عربی و فارسی
 بیش از دو بیت بدست نمی آید و قطعه هم مثل قصیده است لیکن فرق
 این است که در قصیده مطلع یعنی دو مصرع اول هم قافیه است و در قطعه
 نیست دیگر این که حد اقل قطعه دو شعر است.

در شعر فارسی هم دو قالب مذکور از عربی تقلید شد و طولی
 نکشید که ایرانیان پنج قالب و شکل دیگر اختراع نمودند (۱) غزل (۲) مثنوی (۳) رباعی
 (۴) سمط (۵) مستزاد که مجموع قالب اشکال شعر فارسی هفت گردید اما سمط و مستزاد اشعار
 فارسی بطور فرج استعمال میکردند و هیچ شاعری فن اصلی خودش را سمط یا مستزاد
 قرار نداده لیکن در اردو که بچه فارسی است از بزرگ ترین شعرا و بزرگ
 میباشند که اغلب اشعارشان سمط است البته شما سمط را میدانید
 که اشعار بند دار است یعنی شاعر چند شعری گوید و بعد یک بندی آورد
 که یک شعر یا یک مصرع باشد و باز چند شعر دیگر می آورد و بعد
 بند اول یا بند دیگری آورد. اگر همان بند را بیاورد و ترجیح بندی شود
 و اگر بند عوض کند ترکیب بند است. در عصر جدید ایران سمط و مستزاد را
 زیادتر از سابق استعمال میکنند اما قصیده خیلی کم شده براس اینکه قصید
 کشول گدانی بوده و در عصر جدید ایران گداها را میگیرند.

مستزاد این است بعد از هر مصرع یا هر شعر الفاطمی آورده شود که به وزن یک
 یا دو رکن خود شعر باشد مثلاً لامی توانیم این شعر حافظ را
 اگر آن ترک شیرازی بدست آوردن
 این طور مستزاد سازیم
 اگر آن ترک شیرازی بدست آوردن
 بنجال هند ویش بخشم سمرقند و بخارا را
 سمرقند و بخارا را
 همسخنی دوریا را
 اضافه مذکوره به وزن دو رکن خود شعر (عصاف عین - مفاصلین) میباشد
 موضوع قالب شکل شعر فارسی و اسبابی که اختراع آنها را ایجاد
 نموده محتاج به خطاب علیحد است.

مضامین شعر اشعر فارسی در ابتدا در مضامین بسم از شعر عربی تقلید
عصر جدید نموده و مضامین شاعر عربی پنج بوده (۱) رزم
 و پنج (۲) نوحه گری (۳) عشق (۴) مدح و ذم (۵) اخلاق.

اعراب جا بلیت رزم و حماسه و تاریخهای مختصر جنگ های خود را
 در اشعار خود بیان میکردند و بر فوشت بزرگان و اقربای خود متهرب
 میگفتند و عشق بازه با زنان بسم در شعر میکردند. اگر چه مدح و ذم
 مخصوص در اشعار عربی کم است لیکن مدح و ذم قبائل بسیار است که
 با شاعر مدح قبیله خود و مذمت قبیله رقیب خود میکردند. آن اهل
 از اخلاق که در تمدن محمد و خود داشتند در شعر میآوردند. ایرانیان
 تمام مضامین مذکوره را با وسعت تمامیکه در تمدن وسیع خود داشتند

در اشعار آورده اند. اگر اشعار تاریخی اسرار جا بلیت جسع شود بقدر
 چند صفحه شاهنامه فرود می شود. همچنین در سایر مضامین.

در مضامین شعر فارسی ایرانی آنچه مضمون (۱) فلسفه
 (۲) تصوف (۳) افسانه اضافه کرده بودند. رباعیات
 عمر خیام در فلسفه است. در رباعیات ابوسعید ابوالخیر در
 تصوف. اشعار سنائی و عطار و ملا رومی در فلسفه و تصوف است
 و اشعار نظامی اغلب در افسانه. تا در عصر جدید ایران حب وطن و سیاست
 هم بر پشت مضمون سابق فرید گردید پس عمده خصوصیت شعر عصر جدید مضامین
 سیاست و حب وطن و ملت است.

سبک شعر در یک هزار و دویست سال قبل که از تقلید عربی شعر در فارسی
عصر جدید پیدا شد عمومیت داشت یعنی شعر ساده فصیح میگفتند و در
 شعر گوئی و شعر فنی علم و فضل شعر طنبوهر کس میتوانست شعر گوید و بفهمد و
 شعر طشعرا این بود که بجز خواندن فهمیده شود و نتیجه عمومیت اشعار این شد
 که زبان فارسی بیک حالت باقی ماند و اشعار که سر زبانهاست تمام طبقات
 مردم آفتاب بود و سربسنگ زنده زبان گردید و تا حال در فارسی تغییر
 زیاد پیدا نشد هر زبان در مدت یک قرن بتغییر تمدن و حال
 و سیاست اهل آن زبان تغییر میکنند و زبان عربی و فارسی که تغییر
 نکردند سبب تغییر نکردن عربی قرآن مجید است که میزان زبان عربی
 دنیا شده و تمام عربی نویس با عربی گو با از آن تقلید میکنند. اگر یک

عالم عربی هستند کتابی در عربی بنویسد و یک عالم بخنی هم کتابی بنویسد
 نمی شود پس زاده که نویسنده از چه ملک بوده و در چه زمان نوشته چه
 اسلوب عربی همه یکی است. زبان فارسی هم بواسطه شعر تغییر کرده
 و هر نویسنده و گوینده در همان زبان فرود می و حافظ فارسی او را
 می گویند. مثلاً زبان تصادم فرخی و قافانی را ببینند که هر دو یکی است
 فرخی سلطان محمود غزنوی را که نهصد و پنجاه سال قبل مدح نموده و
 قافانی ناصرالدین شاه قاجار را که چند سال قبل فوت شده اما وقتی که
 ما آن دو مدح را میخوانیم چنین نظری آید که از زبان یک شاعر در یک
 دربار بیرون آمده.

باری بیک متقدمین از شعراء ما و اخراست در نیم هجری حاکم شعر فارسی
 بوده و بعد شعر مخصوص علماء گردید. از زبان ملائمه الرحمن جامی بیک
 متوسطین شروع می شود که شعر عالم براس علم میگفت و شاعری در
 دایره ادب و نصت ملامد و دیگر بدقیضی و صائب و بیدل و غنی و عربی و
 ناصر علی و امثال ایشان اشعار علمی میگفتند و آن سبک تا قریب سه قرن
 دوام داشت که یک سیلاب فتنه ناگهانی تمام شعر و شاعری و بلکه علوم و
 فنون ایران را پشت و برود. ایرانیها در تحت سلطنت متهمان صفوی
 بدرجه اعلاست تمدن و علوم و رفاهیت رسیده بودند و از کرم زمانه
 غافل شده از شاه گرفته تا لشکر و رعایا در عیش و عشرت افتاده
 از محافلت خود غافل شدند که ناگاه یک ایل افغان از یک گوشه

ایران (قتل هار) جنبیده تا اصفهان را قتل و غارت نمود و خود با شاه
 و وزیر او عیانش کشته شده چشم ایرانیان باز شد. اما دوازده
 سال طول کشید تا از شکمش با افغانان بیرون آمده باشد شیر برهنه
 علم نادر براسه تلمانی باقات حاضر شدند. دوازده سال دیگر هم
 مشغول فتوحات بوده دیوانه وار بطرف میزدند مثل اینکه میخواهند
 تمام عالم را بگیرند. آخر بعد از بیست و چهار سال بنخود آمده سر جاب
 خود نشاند و مشغول اصلاح خانه خود شدند. آقایان مدت بیست و چهار سال
 تقریباً یک عصر است و در آن مدت ایرانیها شعر و شاعری را فراموش کردند
 از این جهت در تاریخ آن مدت یک شاعر مترازانان ندیده نمی شود. مگر
 شیخ علی حزین که او هم از ایران سرار نموده در هند دینار گرفته بود و گرنه
 او هم گشته یا کم نام می شد. فلاسفه قدیم مابیک دوره دنیا را نیست و پنج
 سال سرار دادند و آن را قرآن و قرن هم میگفتند که در مدت مذکوره
 اطفال جوان و جوانها پیر و پیران میزند. و در واقع در مدت مذکوره دنیا عوض
 میشود و پس ایرانیان بعد از مدت مذکوره که بحال خود آمده بودند شاعران تازه
 پیش گرفتند که همان سبک ساده متقدمین باشد و دوره شعرا
 متاخرین از زمان سلطنت کریم خان زند (وفات ۱۱۹۲ هجری) شروع
 می شود که مثل باقیق و شهاب و آذر و صباحی عرض کمال نمودند اما نشود
 آن در دربار اوبه فتحعلی شاه قاجار (جلوس ۱۲۱۲ هجری) و جانشینانش
 محمد شاه و ناصرالدین شاه شد که شعرا استاد بزرگ مثل صباح

سروش و قانع و فروغی و امثال ایشان بسرون داد و شکر
 متاخرین سبک ساده را نگاه داشته و در واقع شعر تا کنون براس عموم مردم
 است نه علمای تنها و حتی اهل بازار هم شعر میفهمند و میگویند - براس
 یک شاعر بازار از زمان ناصرالدین شاه (وفات ۱۳۱۳) شاعر عباسی را
 عرض میکنم که یک عامی نان پزیک دکان نانوائی طهران بوده اما اشعار
 بسیار دلپذیر و جذاب است - براس نمونه این غزل اورا ببینید -

غزل

بر سر ترکان یار من مزن گشت	بکادم عاقل نیست ز ندمت
پیش لب جان سپرم و بد که گویم	بر لب آب حیات نغمه گشت
پشت مرا گرفت شکست عجب نیت	بار فراق تو کوه را شکست
با دصبا بق از رخ تو چو برداشت	رخیت بجاک آبرو آتش زد

طلوع عصر جدید عصر جدید ایران از تبدیل سلطنت استبداد به مشروطیت
 در سال ۱۳۲۴ شروع میشود و تا کنون ادامه یافته است
 است بجز تبدیل سلطنت زبان قلم آزاد شده فوراً همان شعر است تقلید
 قدامت ز سخن را برگردانید بنام سرودن حب وطن و ملت و اتقوا و
 سیاسی را گذاشتند و یک دسته ادبیات عالی جذابی فراهم شده
 که باعث تقویت عموم و یک عامل قوی اصلاحات اجتماعی و اخلاقی و سیاسی
 است از این جهت کن میل دارم شعرک متاخرین را به دو دسته

تقسیم نسیم (۱) مهمترین مبتکرین مبتکرین آنانی هستند که قبل از
 انقلاب کلاب ایران در مصناین مستر شعر گفتند و اکنون هم آن قسم از
 شعرا در ایران موجودند و مبتکرین آنانی هستند که مضامین بکر انقلابی
 و حب وطن را در شعر خود آوردند و موضوع خطابه امروز من شعر و شاعر مبتکرین
 است و آنها را هم باید به دو گروه تقسیم کرد (۱) آنانی که لفظ قلم را دوست
 نداشتند (۲) شعرا آزاد که در زبان کسر و مختلف و بازار شعر میگویند -
 یکی از بزرگین گروه اول میرزا صادق خان ادیب الممالک مشرک الهانی
 است که در سال ۱۳۲۵ رحلت نموده در اوایل انقلاب با اشعار خود خدا
 نمایان اخلاقی و سیاسی بملت ایرانیه کرده - دیوان او که قریب چهار هزار
 شعر است بزود طبع و در بازار دنیا جلوه گر خواهد شد - براس نمونه
 کلام او "قطعه عدلیه" اورا میخوانم که در ندمت قصصات عدلیه زمان انقلاب
 نوشته شما که در این ملک هستی تعجب میکنید که یک شاعر ایرانی میتواند
 این طور ندمت از محاکم عدلیه ملک نماید - در این ملک سالهاست
 ادارات منظم شده و مصادرا امور حکومت مشغول اصلاحات و ترقیات
 ملک هستند و عموم مردم حق ندارند در اعمال حکومت اتقاد کنند اما در
 ایران این طور نیست که حتی مردمان بازار و زرراع هم اتقاد سیاسی
 میکنند ممکن است شما در کوچ طهران که راه سپردید ببینید و بچگونه ده
 ساله دارند در صحبت خود اعتراف به کار وزیر میکنند یا در روزنامه
 میخوانید که سپر گوشه میز رئیس الوزرا منج است پس شاعر که جا

خود دارو هشتم انتقادی بخواب کنند.

قطعه عدلیه

بروم به نزدت اضنی صلویه بر آمد
 تنگی شکسته در بن آن هشته چون محمد
 بر صندلی نشسته سیاهی دراز قد
 خسته سرش ز زله و پشمانش از زله
 وز گردش بر آمد چون سنگ خاغد
 همچون منجی که گند اختران رسد
 چون لاشه بر آید تو انشا از جسد
 پاکت به چار دانه داستایک عدلیه
 زانی خمیده قد زلفاسات فی العقد
 بندے ز گاهواره فرد بسته برود
 الوده از ازل شده هشته تا ابد
 در خدش لبیک استاده چون قرد
 زیرا که بود مستلی از کبر و از حسد
 گشتا بسیار محکمه اند صبل خعد
 گفتم که یا الهی ایستیی لنا رشد
 احضار نامه رفته دستیم در عهد

روزی ز جوهر خشم ستمگر گلاشه
 دیدم سرای تیر و آتشگی بسان گور
 میسکه پلید و صندلی کهنه پلای آن
 سورخ رخ ز آله و جان از خدام
 از بیلش بخت چون گرگ پیروشم
 تقویم پیش روس و نظر خط بروج
 بر روی میسز دفتر کی خط کشید
 پهلوس آن واتی و در صندلی نشین
 سوسه در ز خانه جھیری و چند طفل
 طعنه به گاهواره کنعنی بزیر آن
 و سگ و کچھ و سبونی و سبوری
 قاضی پمندی جو به شمشیر قراد
 کردم سلام و گفت علی کی رسد کبر
 وادم عزیزیه و سیدم بهای تر
 هر دم که شد رخل نمودم پیش
 یکد روز گفت گزین نصحت را محکم

بمنز و سفید و سرخ فرساده ایم و باز
 فرود اگر نیاید حکم عیب است
 روز دیگر مجیکه رفتم به قصد آن
 قاضی به کبر گفت که حکم تو حاضر است
 گفتم بخوان قبالة این ملک اگر کن
 گفتا که حقیقت مدرک اصل این قبا برد
 گفتم که این علقه به سادات با شمی
 این است مهر بود در مسلمان و صمصمه
 گفتا بهل حدیث خرافات حجتی
 قانونی است محکم بر بانی است قبل
 ایشان که نام بروی از ایشان ده
 گفتم به نص قرآن تنگ که جبرئیل
 گفتا که برئیل نبود نام جبرئیل
 این سه فرمای کهنه پرستان فلکن بد
 چون نه گوانه حجت سموع باشد
 چون این سخن بود یقین شد مرا که اد
 گرگه است رفته در گل اندر لباس
 نه معنی بعثت عده دین در رسم دوداد
 از اخذ و بند و رشوه و دکاشی

دیگر نمانده مهرب و لمجا و لمتسد
 خراهم داد و نیت و گر جاسی و سسد
 که خصم او و خواهم و از فضل حق
 دعوی بسیار حجت و برهان مستند
 هم مالکم به حجت و هم صبا جم بهید
 نبل که به حاجت نگار و فضل و
 نسلا نبل ارش مضر باشد و محد
 هم اصغ نسیا به سلیمان بن صر
 آور که مدعی تواند نمود رد
 گفتار منطقی کن خارج مشور حسد
 هرگز به نزدانه مصدق نه مستعد
 آورده بهر احمدش از درگ احد
 قرآن بخورده ترو نخواهد شدن سفند
 نوشت اساس و صحبت با باید اولد
 ما نحن فیہ العبد و ساز مسترد
 لاند سبی لمید و لیست است نالیه
 بر ظالمان چو گریه غلبوم چون اسد
 نه متقد به داد و بخشنده خصم
 بر سینه کسی نهاده است در د

خشمش بسان ابرو مادام بر عدو بر
 خوش بدستگاه پلیس استنجد
 دیدم هیچ حیل و تدبیر و کرد فن
 کردم رها بچشم از زمان و خانان
 از صلیب گرفت شدم راست تا تیز
 عکس که شد ز صلیب صادر بر تیز
 المؤمنون اخوة بر این قوم صادق است
 با و از کردگار برین قاضیان و
 طاق در و واق علی بر ابرکتون

آزش بسان کرمیایه به جز رود مد
 عکس به پیشگاه زمین است مطرد
 توان سریق فتنه اورا نمودند
 پزمرده همچو گل شدم افسرده چون
 دیدم تمام متفق القول و متحد
 قوی است الا بغالف و امری الایر
 کایمان شان قلبم بر آبجو ز بد
 دشنام بی نهایت و نفرین لایعید
 آن کو فرشتت تعف سمارا بلعید

در این قطعه ادیب الممالک بعضی الفاظ عربی استعمال کرده لیکن بیک
 شعر همان بیک ساده متاخرین است و در فهم شعر اشکالی بهم نمیرسد فقط
 لغات را باید از عربی دان پرسید یا از کتاب لغت گرفت - لک
 شاعر بس ز دوم عصر جدید شاهزاده ایرج میرزا لقب به جلال الممالک
 است چند ماه قبل مرحوم شد - استادند کور از شعر اسے بزرگ عصر جدید
 بوده و در اشعارش جنبه اخلاقی غالب است - براس نمونه قطعه اورا
 که در محبت مادر سے ساخته و آن را اکنون در مدارس ایران باطفال
 میاموزند میخوانم -

قطعه

(محبت مادر)

گویند مرا چو زاد مادر پستان بدان گرفتن سخت
 شب برسد گاهواره من بیدار شست و خنک آن سخت
 لب خند نهاد بر لب من بر غنچه گل شکفتن آن سخت
 دستم گرفت و پایا برد آتش یوره راه رفتن آن سخت
 یک حرف آورد و حرف بردها نم الفاظ نهاد و گفتن آن سخت

پس هستی من زمستی او است
 تا نسیم دامت و از مش دوست

همین قطعه را پر دفتور بردن شریقی شناسایی میس در ابتدا سے
 جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران خود در تخصیص کتاب مذکور به مادر خویش
 نوشته است. قطعه دیگر از شاعر فریبور در محبت مادر این است
 که عرض میکنم

قطعه

داو مشوقه به عاشق بی نام که گند مادر تو با من جنگ
 لهر کجا بسندم از دور گند چهره برصن در حسین بر آژنگ
 از نگاه غنچه آلودزند بر دل نازک من تیر خدنگ

از در خانه مرا هر دو کند
 چشم یک دل یک رنگ
 گر تو خواهی بوسه بر سی
 سینه دسینه تنگش ببری
 گرم و خنن منبش بازاری
 عاشق بے خردنا هسنا
 رفت و مادرش بگلند خاک
 رو بس منزل مشوق نمود
 از قصا خود دم در به زمین
 از زمین باز چون بر خاست
 دید که آن دل آغشته بخون

آه دست پرسم یافت خراش
 دایه پاسبی سرم خود رنگ

ایرج میرزاییک از نگاه دارندگان انقلاب ایران بوده و خدمات
 گران بها به ملت خود کرده سال گذشته که من به ایران رفتم عارف نامه
 او شهرت غریبه و اشته از پوشش را طهران همه جا سر زبان مردم بوده
 شاعر مزبور قریب چهارصد بیت اشعار عالی اخلاقی و اجتهت سماعی بنام
 عارف نامه ساخته که در آن ظاهرا با عارف شاعر مشهور دیگر یکی انقلاب
 مزاج کرده است.

شاعر ملی دیگر انقلاب عارف قزوینی است که هنوز هم دار و خدمت
 به ایران میکند و دیوانش در برلین چاپ دور ایران منتشر شده. اگر چه در
 ادب و استحکام شعر به او بیب الممالک و ایرج میرزایی رسد لیکن امثال فارسی
 و مقولات تکلمی و احساسات اصلاحی را بطوری در اشعار خود جا میدهد که توجه
 عموم ایرانیان را بخود جذب نموده و مشهور و محترم شده است. از
 خواندن دیباچه دیوانش که خودش نوشته معلوم میشود که عارف
 از حقیقتی است و مثل شعرای دیگر فقط با طهارت زندگی فرضی در شعر اکتفا نکرده
 است براسه نمونه شاعرش چند غزل اورا عرض میکنم.

غزل اول

خوش آن مان که دلم پاسبی بند یار بود
 بیار باوه که از عهدیم همین مانده است
 با مقدار چه نازم که روزی ایران ا
 چو کاده قتی سرد از نامداره داشت
 برین محیط که امروز بے کس دیار است
 کسی که کرد گرفتاری که تا زبان را
 کشیده با ریش لری تو بار بار دین بار
 دلی است کم شده از من کس نشانی
 گذار عارف و حامی به داری افتاد

کبوسه باد و شانه اعتباری بود
 بیار کار که خوش عهد روزگار بود
 مزیت شرف قدر و اعست بار بود
 درین دیار چو سیر و شهنش بیار بود
 کمان کشیده چو اشنه بیار بود
 اسیر نیچیک طفل نه سوار بود
 خمیده شد قدم از محنتین چو بود
 بگو که یک آن چون لاله داغدار بود
 اگر براسه مجازات چو بدار بود

غزل دوم

هر وقت از آشیانه خود یاد میکنم
یا در غم اسارت جان میدم بیاد
شاد از فغان من دل صیاد و من بد
جان میکنم چو کوهن از قوه مغیال
شد سر و آتش دل و خنکیده آب چشم
باز لغت یار گرسرد کارم بود چشم
اندر لباس زهد چو ره میرزم به روز

نفرین آه خانوادہ صیاد میکنم
یا جان خویشم ز نفس آزاد میکنم
دل خوش که یک لبی بجان شاد میکنم
ببخشی از براسه خود ایچ میکنم
ای آه آنسه از تو ستمند از میکنم
بے کار اگر با غم فساد میکنم
براز سزمان شب ز چو ایراد میکنم

چون نقش عدل و داد ز ایران شده است محو
زین روزه عارف این بس بیدار میکنم

غزل سوم

مخط گریه و اندوه و غصه و حسرت
منم که در وطن خویشم غریبم زین
نهال عمر مرا میوه غنیمت
چو شمع آب شدم سکه سوخته من یاد
چو گشت محرم بیگانه خانه پدر گور
ز قید تن شوم آزادان زمان کر بند

کسی که باک نفس آسودگی ندید
غریب تر که زمینم غریب تر
بر آن سرم که من این حق خرازم
که دیگران نشسته اند یک سوخته
کفن بیار که ناخوشم است بر تنم
برون شوم نیم آزاد تا اسیر تنم

طبیعت از پی از زمین گریسته است
به چشم من همه گلها گلستان چون خار
در این دیار چرخا که بسر تو انم ریخت
بگو بیار که اندر پیته هلاکت من

کنم چه چاره که دشمن قوی است دم ندم
خلدا اگر به تماشا کنی گل نطنه فلک ندم
بهر کجا که روم اوستاده در حبس ندم
در زنگوش که خود در پلایک جو ندم

نبرد لذت شیرینی سخن عارف
گوش عبرت نشنیدگر که سخنم

غزل چهارم

(این غزل را عارف در اوایل جنگ بین المللی در ترغیب ایرانیان
بر جنگ و شکایت از تقدیبات روس گفته)

لباس گ برند ام عالمی زیبا است
بیار باد که تار آهستی گیرم
گهی ز دیده ساقی خراب گاه از می
ز حد گذشت تعدی کسی پرسد
برای یقین خون فاسد این خلق
بگو بیست کا بسینه سز نفس
چو شد که مجلس شوری نمی گنیدین
خراب مملکت از دست دزد خانگی است
اگر جالت عدلیه پے برد شیطان

چو شد که کوه درشت این قیامت
من از موده ام آخر بقای من بدست
خرابی از پی هم در پی خرابی است
حدود خادایه خانمان مازید جاست
خبر دهید که جنگیز پی جسته کجاست
که روزگار ریرینان ماز دست شماست
که خانه خانه غیر است یا که خانه است
ز دست غیر چنانیم هر چه هست از ما است
کند لال تقصیر ز آدم و حوا است

بین بنای محبت چه حکم است شکست
بطاق کسری خورد است و بیتون بر پاست

شاعر انقلابی دیگر ملک الشعرای بهار است که در چند دوره مجلس
شورای ملی دخیل بوده و اکنون هم دخیل است طبع بسیار عالی دارد و در
انقلابی و سیاسی را در پرده عشق جذاب خوب ادایکند. نمونه اشعار او -

غزل اول

خبر باران ز بستان گردورفته است
طبیعت را گلی از گل شکفته است
تقسیم آزاد میاید بستان
چرا پس مرغکان را دل گرفته است
عجب شوری بپا کرده است بلبل
ندام عشق در گوشش چه گفته است
باجر عشق و آزاده شده پیشند
که عاشق حرف مردم کم شنفته است
بهار زایش ازین در گوشش طبت
مزن گلستانگ بیدار که خفته است

غزل دوم

بچه کوشی که در آن فرّه معارفیت
اگر که مرگ بیار د که مخالف نیست
بگو به مجلس شوری چه معارف را
هنوز نزلت کمترین مصارف نیست
دخیل بے حسنه ز موش مرده می ترسد
دلی ز مردن انبیا نوع مخالف نیست
کسی که دیگر حقوق او پامال
هر آن قبیل که بر حق خویش واقف نیست

بهار عاطفه از ناکسان مدار طبع
که در قلوب کسان ذره عواطف نیست

غزل سوم

اگر تو رخ بگشائی مستم نخواهد شد
ز حسن و خوبی تو هیچ کم نخواهد شد
تو پاک باش و برون آس از حجاب تو
کسی بصید غزال حرم نخواهد شد
اگر بر آن سری می ماه رو که روز را
کمی سیاه زلفتت مستم نخواهد شد
اگر زنی چو مستم نبیند این سمرن
ز بند گیت جدا یک قلم نخواهد شد

رقیب گفت بهار از تو میرشد بی بهات
چو گفت مفت کسی مستم نخواهد شد

غزل فوق را بهار در باب حجاب زنان ایران سروده که محل بحث
ایرانیان است شما میدانید که سینه رد گرفتن زنهار در ترکی و ایران مورد
بحث آمده و دسته مخالف حجاب در ترکی غالب شد بسیار از زنهار
رؤی باز با همان حجاب شرعی که پوشیدن بدن و موسی است بیرون
می آید اما در ایران همنوز دسته موافق حجاب رسمی غالبند و زنهار
وقت بیرون آمدن از خانه باید روی خود را هم با نقاب پوشند -
شاعر دیگر انقلابی سیر زاحیدر علی کمالی اصفهان است که اکنون
در طهران موجود و دیوانش در اسلامبول چاپ شده در ایران منتشر گشت
کلاش دارا سیرینی و احکام سردوست براسه نمونه این

مسطر این خوانم -

قرن بیستم

یا منظره هولناک عصر تمدن

ای عصر جسد پدایک خود را ز اعصاب رنجسته می شماری
 انصاف بده که گویت ستا از عدل جعے خستنداری
 در ما بقدم و عهد وسطی هرگز نه بدین سیاه کاری
 آوخی که جغت یا بعدا گر عمر بدین نط گزاری
 وحشت کده کنی جهان را

بر خود ز تمدن ارحب نامی بگذاشته بصد خط و ضل
 و انا همه دانند اینک دای در آن تو نهی ساد و بهی حال
 چون ساقی خوب رو که جامی بر کف بودش ز زهر قبال
 الحق که به جا دوسه تناسمی گفتار بکوسه دزدشت انفعال

زین راه تو که کسی نماند را

گر چه بستر و ن پیش و نام این فتنه و شور در بشر بود
 آمنت نه ز سادگی در آن نام که پر تو همسر دوسه نبود
 آن محسوس گرفته ترک عالم دین طسره که عالمی است خشنود
 ده دل بجگافتم از این حسام کاین عهد گرفتند مسعود

خوانند بهار نهر گلان را

یک وادی هولناک عذار کور نبود خوراک حمز خون
 بانام حقوق عدل رخسار آراشته بزنگ و افون
 چون شاهد لکشش بس بازار در طوبه تو چون بسا کچون
 اے کاشش که پرده میشد کوا ماچند زنی تو نخل دارون

پوششی به چه رنگ آسمان را

ای هیئت اجتماعی آوخی کز تست چه دغ بر جگر با
 آغشته بخون دید بارخ سازه پسر ز پی پدربا
 نه کار ز کوزه را نه سرخ در تو نگردد با بصیر حبا
 برگشت منت چو نیت پاسخ در لب شکینم این گیسر با

پس خوب ببیندیم زبان را

هر چند ز عدل بر کشتی سر واسر ارجان همه بچوبی
 من دشمن تو شوم فزون تر آراه بدین طریق پوی
 نه من که همسرا با همزور بدخواه تو انداز این مژنی
 دین چشم دستیز با بفرتر آرنند نیستوان که شونی

زخمی است که نیت مرهم انرا

گر نیک به خویش نگرایی بان فکر عمیق در اے روشن
 بینی ز تمدن درخشان دارے توجه کها به دامن
 باین رخ خوب و لول خندان بس خون که گرفتند برگردن

وحشی نشی گزین که چندان
در آن نبودند سیر و شیون

ز اشوب بهل و بی زبان را

اسه مرغ اگرچی خوش آواز
زین غنمه تور ابر بند خنجر

جز طبع کس لای سخن ساز
کمان نفع تمییز ندهد از ضرر

باتو نبود کسی هم آواز
بیوده مکن بر دهن سرازیر

بگذار ز سحر بوی پرواز
کاین راه مخوف هست و دیگر

ترسم که نه بینی آشیان را

در مسقط مذکور چیز جدیدی می بیند که مصرع اول هر شعر با مصرع

اول شعر دوم هم قافیست این امر جدیدی است از زبان فرانسه است

و جسمی از شعرای ایام انقلاب این طور ساخته اما بنظر من تقلید بسیار با تکلف

است. قافیست شعر قید و بند است برای شاعر وقت و زمان

قید را کم کرده قافیست را (در غیر مطلق) مخصوص مصرع دوم ساختند

در عصر جدید باید شاعر را آزادتر ساختند مقید تر و من انچه اشعار

در این طرز جدید دیدیم همه با تکلف و خارج از روانی طبیعی است.

امروز موقع مقاله شعرا عصر جدید ایران با شعرا عصر جدید هندیت

اما همین قدر عرض میکنم که در شعرا عصر جدید هند مثل حالی و اکبر و اقبال تصانیف

جبار الملته و القوم غالب است و حب الوطن کم. شعرا عصر آزاد آقا یان عرض کردم شعرا بهر سبب که در گویند (۱) اشعار

لفظ مستعمل (۲) شعرا آزاد که علاوه بر تحب و زاز قوانین عروض و قافیست

در زبان شعر هم توسعه داده الفظا کسر و مخفف و استتمالات بازار

را هم در شعر آوردند و تعجب این است که اشعارشان ایران گشته در

اسنته تمام طبقات افتاده نواید اخلاقی و حب الوطنی خوبی بخشیده است

ما ایرانیها حتی فصاحتی مان در الفاظ زبان خود تصرفاتی میکنیم که

شماره اردوئی کشیدند مثلاً ما هر الف قبل از حرف نون را در تلفظ تبدیل

حرف و او میکنیم و جاسه نون میگویم همچنین در انسان و خانه و زبان

انسون و خون و زبون میگویم. آخر افعال را عموماً می اندازیم مثلاً جاسه

میشود همیشه و جاسه میکنند میگویم میگویم و جاسه می خورد میخورم

میگویم اما مخصوص تلفظ است نوشته نمیشود. شعرا آزاد علاوه بر

استعمال الفاظ بازار که قلم نمی آید و فصاحت در حکم هم استعمال میکنند

مکسرات و مخففات را هم که مخصوص حکم عموم است در اشعار خود می آورند

و همان باعث شیرینی و جذابیت اشعارشان شده است.

مقدم بر تمام شعرا این دسته سید اشرف الدین مدیر روزنامه

دو نیم شمال است که سالهاست ایرانیها را میخوانند و تمام مصا و را نور را

طور که انتقاد میکند که مطلبش را همه می فهمند اما ریشش گیر نمیکند. روزنامه

شعری نیم شمال سالهاست بهفتگی و گاه بی هفتت دو شماره چاپ میشود و بعضی

از اشعارش را در مطبعت مظفری بمبئی بصورت کتابچه چاپ کردند

که اکنون در دست من می بینید. من در سنه طهر انم سید یدیم روزنامه

که نیم شمال توزیع می شد در هر دو کاه بازار ایرانیها نیم شمال خواننده نظر بچ

ی که روز و صد هفتاد آن در طهران بسند و شش میر رسید غیر از سایر زلالین
شتره آزاد بسیار در ایران هستند و اشارشان در جراید خوانده می شود
من براسه نمونه قدره از اشار نسیم را براسه شما میخوانم -

اول مستطوری دری

اگر بکن عزیز من موسم نو بهار میاد
بلبل مست لغزشه زن بر سر شاخار میاد
باز به باغ و بوستان میوه آبدار میاد
قله ز خوار می رسد گندم شهریار میاد
بزک نیر بهار میاد و خیار میاد
میاد و مخفف می آید است و خوار و شهریار نام د بات اطراف طهران
تمام مستط کلمه زنی است با دخترش در موقع گرانی و کمی نان در یک زمان طهران
گفته شده (بند مستط) بزک بمیرانج (یک مثل مشهور عوامانه است)
دختر ک عزیز من از غم نان بسوزن
طفلك با تیس من شعله به خشک و تر سوزن
دختر اشک ریز من بر دل من شدر سوزن
سال دیگر براسه تو شوهر ننگار میاد
بزک نیر بهار میاد و خیار میاد

سال دیگر به خوشدلی نان دینیر میخوری
گوشت گباب میکنی ویزی سیر میخوری
روغن زرد میخوری شربت د شیر میخوری

بر در خانه است همی حسد بزه بار بار میاد
بزک نیر بهار میاد حسد بزه و خیار میاد
دختر کا عذار تو طنطنه برتسم زند
لعل لب ملیح تو طنطنه به نسی شکر زند
نافه عین زلف تو لطمه به شک تر زند

ماه دیگر براسه تو مشتری از متار میاد
بزک نیر بهار میاد حسد بزه و خیار میاد
هر چه خوری بخوردی غم مخور از گرسنگی
غصه و غم بجای نان کم مخور از گرسنگی
یک دوره روز صبر کن هم مخور از گرسنگی

شام اگر نخورده شند و ابرات نهار میاد
بزک نیر بهار میاد حسد بزه و خیار میاد
شام میخوری مخور نشد بخواب دم مزین
خشک شده است آبها نشد بخواب دم مزین

اگر به تنت فرود دوشد بخواب دم مزین
چرخ زنان بجام ماگر گوشش روزگار میاد

بزرگ نیرباری یاد خربزه و خیار میاد

دوم مسمط قو قو لیتو

(قو قو لیتو آواز خروس است و این مسمط از قول خروس
در باب حسرابی حال رعیت و ظلم لشکر روم در ایران در چند سال
قبل گفته شد)

میخواند خروس سی بهشتان قو قو لیتو

می گفت که اس فرقهستان قو قو لیتو

کو بهسن و کورتم دستان قو قو لیتو

آوخ که حسرابان زد به گلستان قو قو لیتو

فریاد ز سر مای زمستان قو قو لیتو

از سیل فتن شهر و وطن رو به حسرابی

ما خفت و دد هوش چوستان شرابی
میگفت بر عیان هو آدم آبی

در شهر بود قحطی انسان قو قو لیتو

فریاد ز سر مای زمستان قو قو لیتو

خون گریکند مزه بر حال دهاتی

سوز و سگرنگ به احوال دهاتی

عریان و برهنه همه اطفال دهاتی

اسه و اسه ز بدبختی دهقان قو قو لیتو

سرمه یاد ز سر مای زمستان قو قو لیتو

انت باد به این زندگی و طالع منحوس

تف باد به این غیرت و این دفتر سکوس

افسوس که تبریز شده دستخوش روس

قزوین شده جولا که لوسان قو قو لیتو

سرمه یاد ز سر مای زمستان قو قو لیتو

کوبلخ و حنار ادرچه شد خیمه و کابل

کوه مند و سمرقند و چه شد زابل و بابل

که نقطه تفقاز و چه شد آن چمن گل

این بحر حسرت بود ز ایران قو قو لیتو

فریاد ز سر مای زمستان قو قو لیتو

اوخ که ز کفت شهر و وطن سیر و دسان

اطفال رعیت همه ترسان و هراسان

اوخ که تبریز و بقزوین و خراسان

سالداست بهر صبح دهرسان قو قو لیتو

سرمه یاد ز سر مای زمستان قو قو لیتو

هسته به بحر و شید که باز اول کار است

مردانه بگوشتید که دشمن بخت را راست
شیرانه بگوشتید که هنگام شکار راست
زیر لگد افتاد و جنه اسان تو تو لیتو
کافر کجبا خاک سلمان تو تو لیتو

سوم مصلحت

این اشعار در واقعه گفته شد که تمام طهران بلکه ایران
راخت داند. واقعه این بود که یکی از اعیان بزرگ دولت میخواست
در پیسره تجدید فرمایش کند نیم شمال با او شوخی کرده نامش را که
میرزا حسن خان بوده تبدیل به مشدی حسن کرده که نام یک شخص
بازار است. در عوام ایران هر کس که از زیارت کربلا شسته
باشد جلور نامش لفظ کربلانی می گذارند مثلاً آقاسیر و ز نام که به زیارت
کربلا میرود در باقی عمرش کربلانی میسرود میشود و حسن نام کربلانی
حسن همچنین هر کس زیارت شهید میرود مشدی به او خطاب میشود مثل
مشدی قیسر و ز مشدی حسن و در کلمه مشدی را مخفف کرده مشدی گویند
شب عید است که ملاذ انهم
بود عمر من از هفتاد و سنه زون
مرا باشد زن پیسه بخانه
زر از مخزن بگیرم یا بگیرم
بهنر با زن بگیرم یا بگیرم
بریشم نیز ندر صبح شانه

دستی گیرد از بهرم بهانه
بدیدم خستری چون دست گل
دلم پریند مانند نبل
نخ و سوزن بگیرم یا بگیرم
ر بود از قلب من صبر و تحمل
بگو اوزن بگیرم یا بگیرم

جواب

اے بارک الله تو خوش اعتقاد
خوب خیالے بسرت او فتاد
مشدی حسن زود بروزن بگیر
نومن خوش نیت نیکو نهاد
دختر پاکیزه به صد فن بگیر
شدی حسن زود بروزن بگیر

فال زودم فال تو خوب است خوب
طالع و اقبال تو خوب است خوب
منزل مسال تو خوب است خوب
زود تجب زین تو مسکن بگیر
مشدی حسن زود بروزن بگیر

فال تو خوب آمده دنبال کن
فکر کیه دختر ز سال کن
مشدی حسن زود بروزن بگیر
رو بسوی بازار بخر باحوال
گر تو نیکو خواهی داسه من بگیر
این شب عید است بکن عیش و حال
سب و به و حسن بزه و پر فعال
ماهی و سیر قاورل دروغن بگیر
مشدی حسن زود بروزن بگیر

زود تو اسباب عروسی کن
 جنس زدگان پروسی کن
 قند بخر چای روسی کن
 بهر خودت پیرهن تن بگیر
 مشدی حسن زود برو زن بگیر
 عمر تو هفتاد بود در جهان
 پیش حریفان بنما امتحان
 ارواح بابات تو جوانی جوان
 خدمت کن چون گل بو سن بگیر
 مشدی حسن زود برو زن بگیر
 منزل زینهارت سوا کن بوا
 ریشتمت سر مزخاکن جفا
 پیوسته شدی پسر جاکن جفا
 بر زخمت دوده گلخن بگیر
 مشدی حسن زود برو زن بگیر
 زود کنسرمه حاجه مفید
 عید تو با تازه عروست بعید
 اشرفی دلیره و شاهی مفید
 خوشه لذت تو زخمن بگیر
 مشدی حسن زود برو زن بگیر
 چار پسر داری همه قل حسیاق
 فکر کن زره اشتیاق
 زود به مادر شان را طلاق
 شب بگفت مشعل روشن بگیر
 مشدی حسن زود برو زن بگیر
 مخلص تو در هر طهر دن منم
 باد و بال تو به این گرد نم
 چون تو باد شمن تو دشمن منم
 پول بده مال مسین بگیر
 مشدی حسن زود برو زن بگیر
 دم مزنی از آیر و پلان پر وس
 هیچ کن صحبت و رشو و روس

جان تو جان عزیز عروس
 عارض چون لاله بدامن بگیر
 مشدی حسن زود برو زن بگیر
 کرده فلان شخص خیانت گوی
 یا شده بر شرع امانت گوی
 صحبت اسلام و دیانت گوی
 آفت صین لعبت ارمن بگیر
 مشدی حسن زود برو زن بگیر
 عید شریعت تو مبارک بود
 بر سر تو تاج تبارک بود
 ذنب تو بیج تو سه چارک بود
 فستق بخر مرغ سخن بگیر
 مشدی حسن زود برو زن بگیر

سید محمد علی



آگاہی

جامعه معارف ایران یک انجمن علمی و ادبی زبان فارسی است
در طهران شعبه آن در حیدرآباد دکن براس خدمت علمی و ادبی به
فارسی قائم شده بنحیه نفعکار و دانشمندان این پاس تحت اعضاد
آن بستند و از هر ولایت هندوستان سر ادیبی بخوابد عضو شود میتواند
بشرطیکه سالیانه مبلغ پنج روپیه اعانه بدهد.

مرام شعبه جامعه معارف

- ۱- تدریس شبانه فارسی ایرانے مجاا.
 - ۲- خطابه ماهانه راجع به علوم و زبان فارسی در فارسی.
 - ۳- جواب استفساراتی که از ایران راجع به فارسی هند بیاید و از
هند و راجع به فارسی ایران.
- در واقع شعبه جامعه معارف رابطه علمی میان ایران و هندوستان است پس
این انجمن علمی جناب ابصار ریاجنگی در صدر الصدراست و سرپرستان حضرت اشرف
مباراج صداعظم بیاد تمام مراسلات به انجمن بیدیدیر جامعه توسط بنده باشد.

سید محمد علی پروین
نظام کالج حیدرآباد دکن

اعلان

این کتاب به اعضاء جامعه معارف ایران
 و شعبه آن در همد هدیه داده میشود و به غیر اعضاء
 جامعه بقیعت چهار آنه در همد و یک قرآن در ایران
 محل فروش - در همد عنوان خود مولف در ایران
 طهران - خیابان لاله زار - کتاب خانه طهران
 بدون اجازه مولف کسی
 حق طبع این کتاب ندارد